

درباره چند لغت و اصطلاح دریانوردی فارسی و عربی

سید احمد رضا قائم‌مقامی^۱

استادیار فرهنگ و زبان‌های باستانی ایران، دانشگاه تهران

تاریخ دریافت مقاله: ۹۷/۸/۵؛ تاریخ پذیرش مقاله ۹۷/۱۰/۵

چکیده

دریانوردی فنی است ماهیتاً بین‌المللی و به همین سبب لغات و اصطلاحات آن نیز ممکن است از یک سوی زمین به‌واسطه دریانوردان به سوی دیگر آن سفر کند. پاره‌ای از لغات و اصطلاحات دریانوردی مسلمانان، که از سال‌ها قبل موضوع تحقیق محققان بوده، فارسی یا ایرانی است و همین باعث شده این شعبه از مطالعات در تحقیقات لغوی و زبانی فارسی و ایرانی هم حائز اهمیت باشد. اصل بعضی از این کلمات نیز، چنانکه در تحقیقات پیشین معلوم شده، در زبان‌های هندی است و حاصل مراودات ایرانیان و عرب‌ها با آن سرزمین بوده است. تعیین اینکه این کلمات به‌واسطه زبان‌های ایرانی به عربی راه یافته یا مستقیماً وارد عربی شده، در نبود اسناد، همیشه آسان نیست و گاهی فقط بعضی قراین آوایی ممکن است به کمک آید. این مقاله جستجویی است مجدد در اصل و معنای بعضی از این لغات و اصطلاحات و در آن کوشش شده است که، ضمن تصحیح بعضی آراء محققان پیشین، شرح لغوی دقیق‌تری درباره نام بعضی کشتی‌ها و قایق‌ها و لغات دریانوردی دریا‌های جنوب ایران بیاید.

واژه‌های کلیدی: دریانوردی، خلیج فارس، زبان‌های هندی، زبان‌های ایرانی، عربی، لغات دخیل، ریشه‌شناسی.

مقدمه

دربارهٔ نام جهازات دریایی دریا‌های جنوب ایران از گذشته مقالات و کتاب‌های مستقلی نوشته شده یا در ضمن بعضی کتاب‌های تاریخی و جغرافیایی در وصف یا اصل آنها مطالبی آمده است. اخیراً نیز کتابی سه‌جلدی به نام *اطلس تاریخ بنادر و دریانوردی ایران* به مشارکت دانشگاه تهران و سازمان بنادر و دریانوردی منتشر شده که یکی از مؤلفان کتاب در جلد دوم آن متعرض لغات و اصطلاحات کشتیرانی و دریانوردی شده و مطالبی هم در اصل این لغات و اصطلاحات آورده است. بحث ما دربارهٔ بعضی از این لغات و اصطلاحات است که در صفحهٔ ۳۴۸ جلد دوم *اطلس* آمده و بناست مشارکت ملل مختلف را در دریانوردی مسلمانان نشان دهد. این جدول البته مرجعی ندارد و در ظاهر جزء یافته‌های مؤلف است، ولی ترتیب نقل مطالب و نوع اشتباهات آن بی‌هیچ شکی معلوم می‌کند که مع‌الاسف از صفحات ۳۷۰-۳۷۱ کتاب دیونسیوس آگیوس به نام *کشتی‌های مسلمانان برداشته شده است*.^(۱) محقق اخیرالذکر در این کتاب، به‌واسطهٔ تحقیقات پیشین خود و محققان دیگر، جستجویی گسترده در تاریخ و لغات و اصطلاحات دریانوردی مسلمانان کرده و با آنکه نوشته‌های او نیز خالی از خطا نیست و به‌علاوه گاه کلمات و اصطلاحات جدید و قدیم را از هم تمیز نداده، رجوع به آنها البته در این شعبه از تحقیقات لازم است. از میان لغات و اصطلاحات متعدد، این چند اصطلاح که در جدول سابق‌الذکر *اطلس* آمده، نه به همان ترتیب *اطلس* بلکه به ترتیب الفبایی، در ادامه مورد بحث قرار خواهد گرفت (آنچه در آغاز هر مدخل‌گونه، گاه در نشانهٔ نقل قول، آمده توضیحات مؤلف این بخش *اطلس* یا توضیحات آگیوس است و ادامهٔ مطلب از ماست).

۱. فهرست لغات و بحث دربارهٔ آنها

اهوره: «به معنای کشتی جنگی از اصل هندی» به نوشتهٔ *اطلس*. ذکر این کلمه‌ای که در *اطلس* به املائی نادرست *اهورا* ضبط شده در *سفرنامهٔ ابن بطوطه*، در هنگام سفر او به سند، آمده و او آن را با *طریده*، که آن نیز نوعی کشتی جنگی بوده، مقایسه کرده است (ابن بطوطه، ۲: ۵۹۳؛ ۲-341: Agius, 2008: cf.). بعضی محققان، از جمله آگیوس (۲۰۰۱: ۲۰۷) و پیش از او بعضی مترجمان و شارحان کتاب ابن بطوطه به زبان‌های اروپایی، گفته‌اند که این کلمه به‌لحاظ لفظی با *هوری* (رک. ادامهٔ بحث) مشابهتی دارد، ولی با این حال، *هوری* یک نوع قایق و بلم ماهیگیری است و این دو با وجود تشابه لفظی دو چیزند. در

حد جستجوهای نویسنده، اصل هندی این /هوره معلوم نشد. /هوره ظاهراً در سواحل جنوبی ایران کاربرد نداشته است.

برمیل: در *اطلس* به «لایه خارجی» معنا شده و این ترجمه نادرستی است از *outer stem* صفحه ۳۷۰ کتاب آگیوس. به نظر آگیوس، کلمه مشتق است از *بر* و *میل* فارسی به معنای «میل بالایی». این گفته ظاهراً درست است. *برمیل* «چوبی است که برای قوت میل فراز میل نصب کنند» و *میل* چوبی است در کف کشتی، بالای *بیص* (رک. ادامه مقاله) که سینه کشتی را به عقب (تفر) آن وصل می‌کند (در مورد هر دو رک. سدیدالسلطنه در اقتداری، ۱۳۴۲: ۱۳۹، ۱۴۵؛ برای تصویر و شرحی درباره هر دو رک. Mohebbi, 1996: 130; Johnstone and Muir, 1964: 301). امروز در عربی بشکه را *برمیل* می‌گویند، ولی گویا این دو لغت جدا از همند. *میل* احتمالاً به مجاز از *میل* واحد مسافت گرفته شده، به این معنا که برای نشان دادن هر *میل* نشانی ستون‌مانند یا مناری (مانند *میل نادری*) بر سر راه مسافران نصب می‌کرده‌اند که به انگلیسی به آنها *milestone* می‌گویند. اگر این‌طور باشد، *میل* و *میله* فارسی دخیل از *mille* لاتینی (در اصل به معنای هزار) است (قس حواشی معین بر *برهان*، ۴: ۲۰۸۰). *برمیل* لغتی کهن نیست.

بلم: «از اصل فارسی» به نوشته *اطلس*. آگیوس (۲۰۰۸: ۱۲۴) با قید احتمال اصل کلمه را به یکی از زبان‌های دراویدی، به *vallam* تامیلی (**valam* هندی)، رسانده است (اما آنجا که در صفحه ۳۷۰ گفته از اصل سنسکریت است سهو کرده است). می‌دانیم که *vallam* به معنای قایق یا قایقی که از تنه درخت بسازند در بعضی گویش‌های دراویدی استعمال دارد (cf. Burrow-Emeneau, 1984: 5315). بنابراین، چون *بلم* در فارسی و عربی اصلی ندارد، ظاهراً تردید نیست که کلمه از یکی از زبان‌های دراویدی، با واسطه یا بی واسطه، وارد فارسی و عربی شده است. اما اینکه از فارسی وارد عربی شده باشد ممکن است قابل اثبات نباشد. آنچه آگیوس در همان جا در مقایسه لفظی *بلم* و یک کلمه یونانی (*plouion*) گفته بی‌اعتبار است. *بلم* و جمع آن، *بلام*، در متون قدیم ظاهراً شاهدهی ندارد.

پَلَنج: به معنای «اتاق کشتی» یا «کابین» به نظر آگیوس (2008: 370) از *palang* هندی مشتق است.^(۳) ظاهراً مقصود آگیوس *palaṅg* به معنای «تخت خواب» است که در زبان‌های مختلف هندی به صورت‌های مشابه کاربرد داشته و دارد و این صورت‌ها همه مشتق‌اند از *palyaṅka*- یا *paryāṅka* سنسکریت به معنای تخت و رخت خواب (cf. Turner, 1989/1: 449). این کلمه در بعضی زبان‌های هندی به معنای «گهواره» و

«صندلی» هم آمده و ظاهراً از روی تشبیه کابین کشتی را در عربی *بلنج* خوانده‌اند. همین کلمه در معنای «کجاوه» به بعضی زبان‌های اروپایی هم راه یافته است: *palanquim* در پرتغالی، *palanquin* در فرانسوی، *palankeen* و چند صورت دیگر در انگلیسی و *Palankin* در آلمانی، و اصل *پالکی* فارسی نیز همان است (cf. *OED*, 10: 87). اصل آن کلمهٔ سنسکریت به‌درستی معلوم نیست و مسألهٔ مورد اختلاف محققان است (cf. *Mayrhofer*, 1986-2001/2: 98). در *عجائب الهند* رامهرمزی (صص ۳۳، ۹۴، ۱۴۱-۱۴۲) چند بار این کلمه آمده و، چنانکه مصحح توجه داده، به «بلیج» تصحیف شده است.

بیرجه (در *اطلس بیراجه*): به معنای «لنج» است (نه به معنای «به آب انداختن»، آن‌طور که در *اطلس* آمده و در واقع *launch* را با *to launch* اشتباه کرده) و از اصل هندی است، از *bērā* به معنای «قایق بزرگ». این مطلب کتاب آگیوس درست است و از گفتهٔ ابوریحان در *ماللهند* هم درستی آن معلوم می‌شود (رک. *لغت‌نامهٔ دهخدا*، ذیل لغت؛ نیز رک. ادامهٔ بحث، ذیل *بارجه*). آنچه می‌توان افزود این است که اصل *bērā* هندی *bēdā* یا *veḍā* است به معنای مطلق قایق که اشتقاق آن هم به‌درستی بر محققان معلوم نشده است (cf. *Turner*, 1989/1: 527; *Mayrhofer*, 1988-2001/3: 478). *بارجه* در بعضی فرهنگ‌ها و کتاب‌های تاریخی از قرن سوم هجری شاهد دارد و بنابراین از الفاظ دخیل کهن در عربی است. املائی *بیرجه* را مقدسی در *احسن التقاسیم* آورده است (رک. شرح خوب آگیوس و مراجع او: *Agius*, 2008: 328f.).

بیس: *اطلس* می‌گوید «چارچوب کشتی» از اصل هندی و این ترجمه‌ای است نادرست از *keel* در صفحهٔ ۳۷۰ کتاب آگیوس. در بعضی گویش‌های عربی *بیس* چوب حمّال بزرگ یا شاه‌تیری است در زیر کشتی یا قایق که ساختمان کشتی یا قایق بر روی آن سوار و استوار می‌شود و در حکم ستون فقرات کشتی است. در جنوب ایران هم همین کلمه رایج است، ولی آن را معمولاً *بیس* می‌نویسند. آگیوس چیز دیگری دربارهٔ کلمه نگفته و چون به ذکر هندی بودن آن اکتفا کرده، ظاهراً هندی بودن آن در نظر او مسلم بوده است. جانستون و مویر (1964: 303-304) شرح خوبی از مراحل ساخت *بیس* آورده‌اند، ولی اصل آن را معلوم نکرده‌اند. اصل آن بر نویسندهٔ حاضر نیز پوشیده است، ولی این هست که این لغت سابقهٔ زیادی ندارد و احتمالاً صورت مبدل کلمه‌ای است دخیل از یکی از زبان‌های اروپایی، زیرا چند کلمه از اجزای کناری *بیس* در زبان‌های اطراف خلیج فارس پرتغالی است (در مورد این کلمات رک. همان مقاله).

تندیل: به معنای «رئیس ملاحان» (به قول مؤلف *اطلس* «سرملوان») از زبان مالایی. آنچه می‌توان به این مطلب افزود این است که این کلمه مالایی خود از زبان‌های دراویدی هندی مأخوذ است و در چند گویش دراویدی به چند صورت به معنای ناخدای کشتی یا قایق به کار می‌رود، از جمله *taṅḍe, taṅḍēl, taṅṭal* (Burrow-Emeneau, 1984: 3049). بنابراین، احتمال دارد که از یکی از این زبان‌ها وارد عربی و صفحات جنوبی ایران شده باشد. *تندیل* در کشتی واسطه میان «معلم»، یعنی ناخدا، و ملاحان بوده است. رتبه او فرود رتبه سرهنگ بوده است.

جاشوجیه: «از جاشو فارسی» به نوشته *اطلس*. املاي دیگر این کلمه *جاشجیه* است (ج. *جاشوجیات، جاشجیات*). آگیوس (2008: 342-343) گفته است که ممکن است اصل آن *جاشو* فارسی باشد به معنای «ملاح» و پیش از او نیز بعضی دیگر همین را گفته‌اند. اما اشکال این است که اصل *جاشو* معلوم نیست. *جاشو* به این معنا، چنانکه دهخدا توجه داده (*لغت‌نامه*، ذیل لغت)، در *بدایع‌الازمان* افضل‌الدین کرمانی از اوایل قرن هفتم شاهد دارد، در ذکر نسب امیر هرموز. در متون قدیم‌تر عربی نیز در صفة بلاد یمن ابن مجاور (۱: ۱۲۴-۱۲۵) آمده است (نیز رک. Goitein, 1954: 251). *جاشوجیه* احتمالاً نوعی جهاز کوچک بوده که به عنوان قایق نجات یا نوعی قایق جنگی کاربرد داشته است. ظاهراً قدیم‌ترین جایی که نام این نوع قایق‌ها در آن آمده همان کتاب ابن مجاور است (۱: ۴۴) در ذکر حمله دریایی امیر کیش به عدن (cf. Ibid., 253). حرف جیم دوم در این کلمه گویا باید ما را به لفظی مانند «جاشوگ» در فارسی میانه راهبر شود، ولی تا کنون ظاهراً هیچ سندی نشانی از چنین لغتی در هیچ جا نداده است.

داو: «به معنای کشتی تجاری از دوه فارسی» به نوشته *اطلس*. ولی واقع این است که لغت دوه در فارسی وجود ندارد و آگیوس، و به تبع او مؤلف *اطلس* فارسی، در اینجا اشتباه کرده‌اند. احتمالاً *داو* در لفظ جدا از *دو* (در انگلیسی *dhow* و *daw* و *daou* و جز اینها) نیست، و اگر چنین باشد، اصل هر دو لغت احتمالاً لغت مراتی *dāv* است. اصل نهایی هیچ یک از این کلمات به درستی معلوم نیست، ولی در ارتباط آنها با لغت مذکور مراتی ظاهراً تردیدی نیست (cf. OED, 4: 590). از فرهنگ‌های فارسی معروف ظاهراً فقط ناظم‌الاطباء *داو* را در معنای نوعی کشتی و جهاز ضبط کرده است (رک. *لغت‌نامه*، ذیل *داو*) و احتمالاً از طریق *لغت‌نامه* به بعضی فرهنگ‌های دوزبانۀ انگلیسی-فارسی معاصر راه یافته است. احتمال می‌رود که کل لغت ساختگی باشد.

دونبیج: «از دونی فارسی به معنای نوعی قایق دراز تندرو، خود از dēngā/dōngā هندی». این اطلاع کتاب آگیوس، که نیم آن به صورت نادرست در *اطلس* آمده، ممکن است درست باشد، به این معنا که شاید صورت عربی به واسطهٔ زبان فارسی میانه وارد عربی شده باشد و آنچه ممکن است مؤید این باشد حرف «ج» در آخر کلمه است که معمولاً در تعریب معادل g فارسی یا فارسی میانه است. با این حال، احتمال قوی‌تر آن است که از یکی از همان زبان‌های هندی به عربی راه یافته باشد (دربارهٔ لفظ هندی و گونه‌های مختلف آن در زبان‌های هندی همچنین رک. Turner, 1989/1: 5568). نکتهٔ دیگر که می‌توان به این مطلب افزود این است که اصل کلمهٔ *لنج* هم احتمالاً همین لفظ است. توضیح آنکه دال اصطلاحاً برگشتی زبان‌های هندی (d) در بعضی از همان زبان‌ها نیز تبدیل به I شده و این یک قاعدهٔ آوایی شناخته شده است. اگر چنین باشد، آنچه محققان در آینده باید معلوم کنند این است که این کلمه از کدام زبان هندی به صورت *لنج* وارد فارسی شده است (نزدیک‌ترین صورت در زبان‌های هندی به *لنج* dīngā است). این کلمه، که در چندین زبان هندی کاربرد دارد، احتمالاً از زبان‌های غیرآریایی وارد زبان‌های آریایی هند شده است (loc. cit.). جمع *دونبیج* در عربی *دوانبیج* است و به این صورت چند بار در *عجائب الهند* رامهرمزی (از جمله صفحات ۳۷، ۴۳، ۵۱-۵۳) و *صفه بلاد یمن* ابن مجاور (ص ۱۲۴) آمده است (نیز رک. ذیل کندره).

زنبیره (در *اطلس* *زنبیره^(۳)): نوعی کشتی بزرگ که به نظر آگیوس (Ibid., 305) از زنبیری فارسی گرفته شده است (cf. Fraenkel, 1886: 220). گرچه زنبیری ظاهراً در فارسی شاهدهی ندارد، این رأی او احتمالاً درست است و زنبیره (ج. زنبیریات)، که در متون عربی آمده و در فرهنگ‌های عربی هم ضبط است و جوهری در *صحاح* و بعضی فرهنگ‌های بعدی (جوهری، ۲: ۶۷۷؛ قس ابن منظور، ۶: ۸۹؛ زبیدی، ۱۱: ۴۵۴، که زنبیری را هم ضبط کرده‌اند) آن را به «نوعی کشتی بزرگ» معنا کرده‌اند (cf. Agius, loc. cit.). ظاهراً منسوب به زنبیر فارسی به معنای «سبد و زنبیل» و «گل‌کش» است و زنبیر خود گونه‌ای از زنبیل است که اصل آن در نهایت به zabbīlu اکدی می‌رسد (cf. Ciancaglioni, 2008, 169). زنبیل از طریق فارسی به عربی رسیده است، چنانکه zambilā در متون متأخر سریانی نیز احتمالاً دخیل از فارسی است (cf. Payne Smith, 1903: 118)، ولی زنبیل چنین نیست و دخیل از آرامی در عربی است (در مورد زنبیل همچنین رک. جوالیقی، ۱۳۸۹ ق: ۲۱۸. در مورد کلماتی که معنای ظرف دارند و مجازاً معنای کشتی گرفته‌اند، رک. ادامهٔ بحث).

زورق: به نظر مؤلف *اطلس* مشتق از زود فارسی است و این پیداست که نادرست است. این اشتباه از آنجا بیرون زده که مؤلف نوشته صفحه ۳۷۰ آگیوس را شتابزده نقل کرده و چند کلمه را ندیده است. آگیوس در برابر زورق نوشته است: «فارسی؟» و پیداست که خود نیز در این رأی مردد بوده و نمی‌دانسته که اگر زورق در اصل فارسی است، معرب کدام کلمه فارسی است. بلافاصله بعد از این، از قایق زو نام برده و در برابر آن گفته که مشتق از زود فارسی است، و این هم نادرست است.

جوالیقی (۱۳۸۹ ق: ۲۲۱) نیز گفته است که زورق اعجمی است، بی آنکه بگوید آن لغت اعجمی چیست. زورق احتمالاً دخیل در عربی است، ولی کلمه‌ای مشابه با آن در فارسی وجود ندارد. آیلرس (Eilers, 1968: 626) گفته است که این کلمه از گویش‌های شمال شرقی ایران وارد عربی شده است و معادل دورق عربی است به معنای «سطل» که به نظر او از *dōray* (درست‌تر *dōrag*) گویش‌های جنوبی ایرانی مأخوذ است و اصل *دلو* و *دول* هم هست. احتمالاً گفته او درست است. دورق دخیل از فارسی در عربی است (قس جوالیقی، ۱۳۸۹ ق: ۱۹۳؛ امام شوشتری، ۱۳۴۷: ۲۶۲) و تحول معنایی کلماتی که معنای ظرف دارند به کشتی تحولی عام است و آیلرس در همان جا شواهد متعددی از آن آورده است. آنچه مؤید گفته اوست لفظ *dōlag* در پاپیروس‌های پهلوی است که به صورت *dulqā* به معنای «دلو، کوزه» و مانند آنها وارد سریانی هم شده و حتی اگر در اصل نیز، چنانکه بعضی محققان گمان برده‌اند، لغت ایرانی‌الاصل نباشد، باز در فارسی میانه استعمال داشته است (cf. Ciancaglini, 2008: 149). *zwrqa* سریانی دخیل از عربی است (cf. Payne Smith, 1903: 114). زورق به صورت *zabra* وارد بعضی زبان‌های اروپایی هم شده است (cf. OED, 20: 290).

اما زو، که لااقل از قرن سوم هجری در عربی شاهد دارد و ساخت آن به متوکل عباسی منسوب است (اجمالاً رک. *لغت‌نامه*، ذیل لغت)، ممکن است همان زو باشد که ابن بطوطه (۲: ۷۵۹) آن را کشتی متوسط چینی شمرده (در کنار *جنگ* (همان *جنگ* مشهور به معنای سفینه شعر) که کشتی بزرگ و *گکم* که کشتی کوچک چینی بوده)، و اگر چنین باشد، احتمالاً مشتق است از *sao* در چینی (رک. حواشی موحد بر *سفرنامه ابن بطوطه*، ۲: ۹۵۶). با این حال، آگیوس (2008: 221, 299) زو و زو را دو نوع کشتی شمرده و اگر چنین باشد، مسأله دشوارتر می‌شود. به هر حال، از نظر ما اصل ایرانی این کلمه بعید است یا لااقل مستندی ندارد.

سنبوک: این کلمه، که با این املا در *اطلس آمده*، همان *صنبوق* است که نوعی کشتی یا قایق بازرگانی است و به نظر آگیوس (۲۰۰۸: ۳۱۰-۱۵ و منابع او، که حاوی شرحی است دربارهٔ انواع این کشتی و منابعی که ذکر می‌کند از این انواع کرده‌اند) از *سنبوک* فارسی میانه گرفته شده و آن خود از *شمبوکه* (*šambūka/çambūka*) سنسکریت.^(۴) این *صنبوق* (املائی دیگر: *سنبوق*؛ ج. *صنابیق*، *سنابیق*، نیز *سنابیک* از *سنبوک*)، چنانکه آگیوس توجه داده، به صورت *sambuka* وارد لاتین، به صورت *sambyke* وارد یونانی و به صورت *sambucho* و *zambuco* وارد پرتغالی شده و در بعضی لهجه‌های عربی و زبان‌های سامی جز عربی نیز به کار رفته است. صورتی از آن در بعضی فرهنگ‌های فارسی هم ضبط است (رک. *لغت-نامه*، ذیل *سنبک*؛ *قس برهان*، ذیل *سنبک*) و از جمله به قول صاحب *برهان* نوعی کشتی کوچک است. *خفاجی در شفاء الغلیل* (خفاجی، ۱۳۲۵: ۱۰۳) گفته که بعضی گفته‌اند که از «*سنبک الدآبه*» است بر سبیل تشبیه (همچنین رک. *ادی شیر*، ۱۹۰۸: ۹۵، که خلاصه‌ای از آراء بعضی لغویان را آورده است). *کاف سنبوک*، که بعضی لغت‌نامه‌های عربی آن را صورت دیگر *صنبوق* آورده‌اند (رک. *ادی شیر*، همان جا)، همان اندازه که ممکن است از اصل ایرانی میانه باشد، ممکن است مستقیماً از یک زبان هندی (مانند یکی از گویش‌های پراکریت که در آنها این کلمه مصدر به سین است نه شین) وارد عربی و گویش‌های جنوب ایران شده باشد. بنابراین، به خلاف آنچه مشهور است، تا سندی پیدا نشود نمی‌توان به قطع حکم به فارسی بودن آن کرد. این احتمال هم هست که کلمه از هندی وارد عربی شده باشد و سپس از عربی به گویش‌های جنوب ایران راه یافته باشد و کاف آن بدل از قاف عربی باشد، مانند کاف بعضی معجمات دیگر مثل *تریاک* از *تریاق*.

این کلمه، آن‌طور که امام شوشتری (۱۳۴۷: ۳۷۳) گفته، به تلفظ *سنبوک* در بنادر جنوب ایران رایج بوده و آن کشتی‌ای است بزرگ‌تر از *بلم*. *šambūka*، که گمان برده‌اند اصل این کلمه است، در سنسکریت به معنای «*لاک*» و «*صدف*» و مانند آن است و اگر این رأی درست باشد، به واسطهٔ تشبیه این کشتی را چنین نامیده‌اند. احتمال ضعیف دیگری که آگیوس از دیگران نقل کرده (Ibid., 314) این است که کلمه مشتق از نوعی قایق به نام *sampan* در زبان مالایی است. این کلمه اخیر وارد انگلیسی هم شده است.

شباره: «نوعی قایق رودخانه‌ای از شاهی‌بار فارسی، یعنی قایق شاهی» به نوشتهٔ *اطلس*، و این نادرست است.^(۵) از این *شباره* طبری در ضمن روایت قیام صاحب‌الزنج یاد کرده (cf. Agius, 2008: 250) و آن گویا قایقی بوده از آن خلفا و امرا که به کار جنگ هم

می‌آمده است. ابن بطوطه هم گفته (ابن بطوطه، ۱: ۲۷۵؛ Agius, loc. cit.) که *حَرَاقَه* (نوعی کشتی جنگی که لابد نطف و تیرهای آتشین از آن به طرف دشمن پرتاب می‌کرده‌اند) را در اطراف دجله *شَبَّارَه* (ج. *شَبَّارات*) می‌گویند. فرنکل (1886: 220) گفته است که ظاهر آن به کلمات آرامی می‌خورد، ولی اضافه کرده که بیش از این چیزی درباره آن نمی‌داند. کوشیده‌اند به کمک صورت دیگری از این کلمه، یعنی *شَقَّارَه*، که احتمال داده‌اند از ریشه *shfr* باشد و هم‌ریشه با *شپیور* (که آن هم دخیل از آرامی در زبان‌های ایرانی است)، تأییدی برای رأی فرنکل بیابند (Goitein, 1954: 251).^(۶) آگیوس خود در جای دیگر گفته که ممکن است این کلمه با *shibar*، که نام نوعی قایق در زبان مراتی هند است، ارتباطی داشته باشد (Agius, 2001: 207). با این حال، منطقه کاربرد آن جایی است که این احتمال را ضعیف می‌کند. به نظر نویسنده حاضر این کلمه احتمالاً در اصل نیز عربی است. «ش ف ر» به معنای بریدن و تراشیدن است و یک مشتق آن *شَفْرَه* است به معنای کارد بزرگ. لین در فرهنگ خود (Lane, 1863-1893/4: 1570) این ریشه را به *سَفَن* ارجاع کرده که آن نیز به معنای تیشه و کارد بزرگ آمده است. بعضی لغویان عرب *سَفینه* را مشتق از همین فعل دانسته‌اند. اما رأی آنان درست نیست و *سَفینه* دخیل از آرامی در عربی است (از جمله، رک. Fraenkel, 1886: 216). با این حال، احتمال دارد که بعضی عرب‌زبانان، که گمان می‌برده‌اند *سَفینه* از «س ف ن» به معنای تراشیدن است، از ریشه یا اصل هم‌معنای «ش ف ر» نیز لغتی با همان معنای *سَفینه* ساخته باشند. *سَفَن* را بعضی فرهنگ‌ها معادل *طَریده* دانسته‌اند که *چوب باریک* یا *پوستی* بوده برای صیقل دادن تیر (cf. Lane, 4: 1375). اینک *طَریده* و *طَرَاد* نیز مانند *شَبَّارَه/شَقَّارَه* نام نوعی کشتی جنگی است ممکن است ذهن را به این سمت ببرد که میان این چند لفظ به لحاظ معنایی رابطه‌ای هست و تحولات معنای مشابهی در آنها اتفاق افتاده است و همه عربی‌اند. اینک فرنکل و به پیروی از او دیگران (Fraenkel, loc. cit.) گفته‌اند که *سَفَن* به معنای تیشه یا ابزار تراشیدن به واسطه *سَریانی* دخیل از *افسان* و *فسان* (سنگی که برای تیز کردن کارد به کار می‌رود) فارسی است از نظر نویسنده حاضر امر مسلمی نیست. با این همه، آنچه در اینجا آمد از حد احتمال در نمی‌گذرد و بر عهده سامی-شناسان است که پاسخی دقیقتر برای این مسأله بیابند.

فلو: از اصل *بنگالی*، یعنی از *پلوار* که قایق رودخانه‌ای است به نوشته *اطلس* و از *pulwah/pulwār* در *بنگالی* به معنای «a boat of the Bengali rivers» به نوشته آگیوس. پیداست که *فلو* به *pulwah* در لفظ نزدیکتر است. نیز مقایسه شود با *پلوار*

(palwār) در هندی به معنای قایقی با قابلیت حمل پانزده تا بیست تن بار (Platts, 1911: 268). palwar و pulwar از طریق هندی وارد انگلیسی هم شده‌اند. نوعی قایق کوچک به نام *فلوه* نیز در دریای سرخ کاربرد داشته که از جمله دزی در *ذیل قوم‌میس* عرب (Dozy, 1927/2: 290) از آن یاد کرده است (قس آنچه در متن و فهرست پایانی تصحیح و ترجمهٔ *عجائب ال‌هند* (صص ۲۷، ۲۰۱) رامهرمزی آمده است).

فنجری: «از اصل فارسی است و مرتبط با پنجرهٔ فارسی» به نوشتهٔ *اطلس*. این مطلب درست است، ولی پنجره لغت اصیل فارسی نیست و احتمالاً دخیل از *pañjara* سنسکریت یا پراکریت یا زبان دیگری از زبان‌های هندی است و در آن زبان‌ها از جمله به معنای «قفس» است (cf. Turner, 1989/1: 7685; Mayrhofer, 1986-2001/3: 297). *فنجری* (گونهٔ دیگر آن *فنزری*) نام دیگر دیده‌بان یا دیدبان کشتی بوده که خود از الفاظ دخیل کهن دخیل در عربی به حساب می‌آید و مثلاً رامهرمزی آن را در *عجائب ال‌هند* خود (ص ۹۱) آورده است (cf. Agius, 2005: 139; 2008: 184). اما خود *فنجری* ظاهراً لغت قدیمی نیست.

***پنجر:** «به معنای در کوچک کشتی» به نوشتهٔ *اطلس*. این لغت را، به سبب ارتباطش با لغت قبلی، همین جا خارج از نظم الفبایی بررسی می‌کنیم. چنین اصطلاحی البته در عربی نیست و آوردن آن در اینجا حاصل اشتباه *اطلس* است. اشتباه از آنجا ناشی شده که مؤلف کتاب انگلیسی وقتی خواسته کلمهٔ *فنجری* را شرح کند با رجوع به *فرهنگ استینگاس* (ص ۲۵۶)، آن را با *پنجر* فارسی به معنای «پنجره» مقایسه کرده است. اما ناقل این اطلاعات به فارسی بی‌دقتی کرده و گمان برده که *پنجر* هم اصطلاحی در دریانوردی است. واقع این است که *استینگاس* و *آگیوس* هم دچار اشتباه شده‌اند، چون لغت *پنجر* در فارسی وجود ندارد. *فنجری* بنا بر قاعده منسوب به *فنج* عربی و *پنجره* فارسی است که خود به دو صورت *فنج* و *فنز* معرب شده است (در مورد *فنز*، رک. امام شوشتری، ۱۳۴۷: ۵۵). بنابراین، اگر *پنجر* در گویش‌های جنوب کاربرد نداشته باشد، باید آن را به کلی از دایرهٔ لغات دریانوردی و بحث بیرون گذاشت.

گندره: از اصل فارسی *گندره* که نام پرنده‌ای کوچک و آبی است به نظر *آگیوس* (۲۰۰۸: ۳۷۰). اما چه نسبت است میان این پرنده که در فرهنگ‌هایی مانند *برهان قاطع* ضبط شده و *گندره* (درست‌تر *گندره*) که ابن بطوطه (۲: ۷۷۰) در جزایر مالدیو دیده است؟ *گندره* یک لغت سنهالی است به معنای قایق. اهل سیلان مالدیوی‌ها را *gundara-karayó* می‌گویند (یا می‌گفته‌اند)، یعنی «مرد گندره»، «گندره‌سوار» و پرتغالی‌ها از *gundra* های مالدیو یاد کرده‌اند (Bell, 1998 [1926]: 167). بنابراین، این

کلمه بدون تردید اصل ایرانی ندارد. معادل این گندره در جنوب هند *doni* یا *oḍi* است (Agius, 2001: 196) و دونی همان دونیج است که ذکر آن در سطور قبل گذشت.

نوتی: «به معنای ملاح از اصل هندی» به نوشته *اطلس*. آگیوس (Agius, 2008: 370) به هندی گفتن و مقایسه این کلمه با *naués* یونانی اکتفا کرده و *اطلس* هم طبعاً از این که اصل هندی کلمه چیست چیزی نگفته است. در زبان‌های هندی ملاح را به الفاظی مشتق از *nāvika*- سنسکریت می‌خوانند و ما لغتی در این زبان‌ها نمی‌شناسیم که به نوتی شبیه باشد. چنانکه فرنکل سال‌ها قبل گفته (Fraenkel, 1886: 221)، نوتی به-احتمال مستقیماً از یونانی وارد عربی شده است. نوتی در نظم و نثر عربی کاربرد داشته و چنانکه جوهری در *صحاح* (۱۳۷۶ ق/۱: ۲۶۹) گفته، واحد نوت به معنای «ملاح» است (جمع آن *نوتی*، *نوتون*؛ کلمه اخیر جمع *نوت* است که در عربی ساخته شده) که در کلام اهل شام استعمال داشته است، و همین استعمال آن در شام قرینه‌ای است بر یونانی بودن آن. بعضی دیگر از لغویان نیز از دخیل بودن این کلمه یاد کرده‌اند و از آن جمله زبیدی در *تاج العروس* (۵: ۱۲) به نقل از دیگران آورده که نوتی معرب است و از علی (ع) و ابن عباس دو عبارت نقل کرده که در آن دو نوتی و *نوتین* به کار رفته است (cf. Lane, 1863-1893/6: 2863) و از اینجا احتمالاً باید چنین استنباط کرد که این کلمه از معربات کهن است. *nautés* در یونانی ملاح است و *nauteia* ملاحی و کشتیرانی. مشتقات آن در زبان‌های اروپایی، مانند *nautic* در انگلیسی، نیز نشان می‌دهد که اصل کلمه هندی نیست (cf. *OED*, 10: 255). بنابراین، رأی آگیوس را باید کنار گذاشت.

هوری: «از اصل هندی» به نوشته *اطلس*. این کلمه، که به املائی نادرست «حوری» در *اطلس* آمده است، نام نوعی بلم است و جمع آن *هوری* است. چنانکه آگیوس (Agius, 2008: 123, 370) و مراجع او و صورت‌هایی که از اردو و گویش‌های عربی آورده) گفته، اصل کلمه *hōri* در هندی است، خود از *hoḍa* در سنسکریت. اضافه باید کرد که اصل این کلمه سنسکریت درآویدی است (Turner, 1989/1: 14174; Burrow-Emeneau, 1984: 1039).

۲. شرحی درباره چند کلمه دیگر

از اینجا به بعد فهرست آگیوس تا چند سطر بیشتر کلمات متأخر دخیل از پرتغالی را شامل است و بنابراین مؤلف *اطلس* از ذکر آنها گذشته تا چند سطر بعد که دوباره بعضی اصطلاحات دخیل از فارسی در کتاب آگیوس از سر گرفته می‌شود. این اصطلاحات را البته بیشتر هم متذکر شده بوده‌اند و مخصوصاً در یک مقاله مفصل گابریل فرآن

(Ferrand, 1924)، که مرجع محققان بعدی شده، به شرح دربارهٔ آنها بحث شده است. گرچه با وجود مباحث بعدی محققان (از جمله رک. صادقی، ۱۳۹۵) ابهامات در مورد برخی از این الفاظ همچنان باقی است، جستجو در اصل و معنای بعضی از این الفاظ عجالتاً از حوصلهٔ این نوشته بیرون است و بر محققان این شعبه از مطالعات است که با دقت بیشتر و روشی درست‌تر از آنچه تا کنون پیش گرفته بوده‌اند در به دست آوردن اصل این الفاظ بکوشند. از ذکر دیگر اغلاط *اطلس* (مانند *رحمانی* به جای *رهمانی*)، صورت مبدل و مقلوب *رهنامج* و *رهنامه*) در این جدول و جدول صفحات ۳۵۷-۳۵۹ نیز می‌گذریم، چون صورت درست آن کلمات در تحقیقات دیگران در دسترس است. تنها دربارهٔ سه کلمه چند نکته را تذکر می‌دهیم و بحث را به پایان می‌رسانیم.

بارجه: در شرح *بارجه* در *اطلس* (ص ۳۶۰) آمده که مرکب است از *بار* و *پسوند* مکان چه. این گفته به دو دلیل نادرست است: نخست آنکه «چه» *پسوند* مکان نیست و دیگر آنکه «ج» فارسی در تعریب در قرون نخستین بعد از اسلام به «ج» بدل نمی‌شده است. این هم که ادی شیر (۱۹۰۸: ۱۸) آن را بنا بر یک احتمال معرب *بارگاه* فارسی پنداشته اساسی ندارد. *بارجه* صورت *بیرجه* و *باروجه* هم دارد^(۷) و احتمالاً، چنانکه آگیوس گفته، صورت اصلی آن *بیرجه* است و با *bērā*، که در صفحات قبل ذکر آن گذشت، مرتبط است. از روی حرف ج شاید بتوان گفت که احتمالاً این لغت هندی به‌واسطهٔ فارسی میانه وارد عربی شده است و *جیم* در آن بدل از *گاف* بوده است. *بارجه* در عربی معاصر هم کاربرد دارد و جمع آن *بوارج* است.

بوصی: مؤلف *اطلس* در صفحهٔ ۳۶۱ شرحی دربارهٔ *بوصی* و *بوزی* آورده است. از قرن‌ها قبل در فرهنگ‌های عربی (قس جوالیقی، ۱۳۸۹: ق ۱۰۲) معمول است دومی را اصل اولی و اولی را معرب آن بشمارند یا چنانکه دزی در *ذیل قوم‌میس* عرب گفته، معرب از *bussa* یا *buza* لاتینی (دربارهٔ بعضی آراء دربارهٔ این کلمه، رک. Agius, 2008: 282ff). با این همه، *بوصی* در عربی اشتقاقی دارد و آن نسبت از *بوص* به معنای نوعی نی است و این چیزی است که فرنکل سال‌ها قبل به آن توجه داده است (Fraenkel, 1886: 218)، گرچه این اشتقاق ظاهراً مانع از آن نیست که اصل کلمه و این نوع قایق‌ها به نوعی قایق نیین به نام *butzith / bušith* یا *bitzith / bišith* برسد که قرن‌ها قبل از آغاز دورهٔ میلادی در بین‌النهرین مورد استفاده بوده است (cf. Agius, 2008: 283). اگر چنین باشد، *بوص* به

شیوه اشتقاق معکوس از بوصی ساخته شده است و این چیزی است که درستی و نادرستیش را باید متخصصان زبان‌های سامی معلوم کنند.

ناخدا: پیداست که *ناخدا* و *ناخداه*، که هر دو در عربی آمده است (نیز به دال معجمه؛ ج. *نواخذة*، که معلوم می‌کند کلمه با دال معجمه هم وارد عربی شده بوده؛ قس. *نوخدا* در عربی کویتی در مقاله سابق الذکر جانستون و مویر)، صورت ثانوی *ناوخدا* است. اینکه آگیوس (۲۰۰۸: ۳۷۱) جزء اول را هندی شمرده بر اساسی نیست و تردید نیست که هر دو جزء کلمه فارسی است.

۳. نتیجه

این مختصر، ضمن تصحیح بعضی سهوها یا خطاهای محققان پیشین، مؤید آن دسته تحقیقاتی بود که اصل بسیاری از کلمات و اصطلاحات دریانوردی جنوب ایران را در زبان‌های هندی، بالاخص زبان‌های دراویدی، جستجو کرده‌اند (درباره بعضی کلمات ایرانی‌الصل به اختصار در جای دیگر بحث کرده‌ایم). به‌علاوه، از همین مختصر برمی‌آید که در ایرانی دانستن بعضی از این کلمات، که از قرن‌ها قبل در کتاب‌های لغت تکرار شده، قدری باید تجدید نظر کرد. بحث دقیق‌تر در این موضوع موقوف به جستجویی بسیار گسترده‌تر در اصطلاحات دریانوردی ایرانیان و هندیان و مسلمانان است. در اینجا امیدواریم توانسته باشیم با تصحیح جزئی بعضی از آرای آگیوس، اندکی از ابهامات را رفع کرده باشیم. در آینده آنچه محققان ایرانی می‌توانند به این تحقیقات اضافه کنند علی‌الخصوص اطلاعاتی است که از گویش‌های کناره خلیج فارس و دریای عمان به دست می‌آید. لازم است که اگر تا کنون گویش‌شناسان نام‌های این کشتی‌ها و قایق‌ها و دیگر اصطلاحات دریانوردی را به‌طور منظم جمع نکرده‌اند، به شیوه موضوعی به جمع و تدوین و دسته‌بندی آنها بپردازند تا هم گونه‌های مختلف این کلمات به دست آید و هم شناخت این صورت‌ها و گونه‌های مختلف کمکی به پیدا شدن اصل و ریشه این نام‌ها و اصطلاحات بکند.

پی‌نوشت‌ها

۱. عنوان دقیق چنین است: *Classic Ships of Islam. From Mesopotamia to the Indian Ocean*. این محقق نوشته‌های متعدد در این موضوع دارد، که بعضی محل رجوع ما هم بوده است، ولی اطلاعات نوشته‌های پیشین خود را در این کتاب تکمیل و تصحیح کرده است.
۲. در *اطلس آمده از بلنج هندی*.

۳. ستاره در اینجا نشانهٔ جعلی بودن کلمه است.
۴. چمبوه در متن *اطلس* حاصل اشتباه در خواندن φ است.
۵. بدبختانه آگیوس نیز در کتاب خود گاهی اشتباهات عجیب کرده است. در این مورد اشتباه او این است که این کلمه را جدا از *شَفاره* دانسته و به دو سه اشتقاق مختلف دور از هم برای لفظ واحد قائل شده است.
۶. عین مطلب چنین است:
- “As, however, the form *shaffāra* obviously is original, the Aramaic root *shfr*, from which words like *shippūra*, tube, *shafīr*, placenta (cf. Hebrew *shefōfērēth* and *shafīr*) are derived, fits in well for the purpose, its basic meaning being ‘a covering’, ‘a hull’”.
- آگیوس (۲۰۰۸: ۳۴۳) این مطلب را به این صورت تغییر داده است:
- “Goitein correctly derives the name from Arabic root-verb /sh.f.r/ “to cut”, hence, a galley that “cut[s] the ways”, but it could also possibly be of Aramaic origin.”
۷. برشه، که مؤلف *اطلس* در ضمن اصطلاحات آورده، یک صورت متأخر این کلمه در زبان‌های اروپایی است و نه فارسی است نه عربی.

منابع

- ابن بطوطه، ۱۳۹۵، *سفرنامهٔ ابن بطوطه*، ترجمه و حواشی محمد علی موحد، تهران، کارنامه.
- ابن مجاور، جمال‌الدین، ۱۹۵۱-۱۹۵۴، *صفه بلاد الیمن و المکه و بعض الحجاز*، تصحیح لوفگرن، لیدن، بریل.
- ابن منظور، ۱۴۰۸ ق، *لسان‌العرب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ادی شیر، ۱۹۰۸، *الالفاظ الفارسیه المعربیه*، بیروت، المطبعه الکاثولیکیه.
- استینگاس، فرانسیس جوزف، ۱۳۵۵، *فرهنگ استینگاس*، تهران، خوارزمی.
- اقتداری، احمد، ۱۳۴۲، «اصطلاحات کشتی در جنوب ایران و رسالهٔ اوزان چو، تألیف محمد علی سدیدالسلطنهٔ کبابی بندرعباسی»، *فرهنگ ایران‌زمین* ۱۱، ۱۳۵-۱۵۴.
- امام شوشتری، محمد علی، ۱۳۴۷، *فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی*، تهران، انجمن آثار ملی.
- جوالیقی، موهوب بن احمد، ۱۳۸۹ ق، *المعرب من الکلام الاعجمی*، تصحیح احمد محمد شاکر، قاهره.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، ۱۳۷۶ ق، *تاج‌اللغه و صحاح العربیه*، تصحیح احمد عبدالغفور عطّار، بیروت، دار الکتب العربی بمصر.
- خفاجی، شهاب‌الدین احمد، ۱۳۲۵ ق، *شفاء الغلیل*، تصحیح محمد بدرالدین النعسانی، مصر.
- دهخدا، علی اکبر و دیگران، ۱۳۷۷، *لغت‌نامه*، تهران، دانشگاه تهران (دورهٔ جدید).
- رامهرمزی، بزرگ بن شهریار، ۱۸۸۳-۱۸۸۶، *کتاب عجائب الهند*، تصحیح وان در لیت و ترجمهٔ فرانسوی مارسل دوپیک، لیدن، بریل.
- زیبیدی، محمد مرتضی الحسینی، ۱۲۸۹ ق، *تاج العروس من جواهر القاموس*، تصحیح مصطفی حجازی، کویت.
- صادقی، علی اشرف، ۱۳۹۲، «کلمات فارسی مربوط به دریانوردی از متون عربی»، *مروارید خلیج فارس* (جشن‌نامهٔ احمد اقتداری)، به کوشش میثم کرمی (تهران، گستره)، ۴۱۵-۴۲۰.

محمد حسین بن خلف تبریزی، ۱۳۷۶، برهان قاطع، تصحیح و حواشی محمد معین، تهران، امیرکبیر.
وثوقی، محمد باقر و منصور صفت‌گل و دیگران، ۱۳۹۶، اطلس تاریخ بنادر و دریانوردی ایران، تهران، دانشگاه تهران و سازمان بنادر و دریانوردی.

Agius, D. A., 2001, "Classifying vessel-types in Ibn Baṭṭūṭa *Rihla*", in *Ships and the Development of Maritime Technology on the Indian Ocean*, ed. D. Parkin and R. Barnes (London, Curzon), 173-207.

Agius, D. A., 2005, *Seafaring in the Arabian Gulf and Oman: the People of the Dhow*, London, Kegan Paul.

Agius, D. A., 2008, *Classic Ships of Islam. From Mesopotamia to the Indian Ocean*, Leiden - Boston, Brill.

Bell, H. C. P., 1998 [1926], *Excerpta Maldiviana*, New Delhi.

Burrow T. and M. B. Emeneau, 1984, *A Dravidian Etymological Dictionary*, Oxford, Clarendon Press.

Ciancaglini, C. A., 2008, *Iranian Loanwords in Syriac*, Ludwig Reichert Verlag.

Dozy, R., 1927 [1881], *Supplément aux dictionnaires arabes*, 2 Vols., Leide - Paris.

Eilers, W., 1968, "Iranisches Lehngut im Arabischen," in *Actas do IV Congresso de Estudos Árabes e Islâmicos. Coimbra-Lisboa 1 a 8 Setembro de 1968*, Leiden, 1971 [1975], 581-660.

Ferrand, G., 1924, "L'élément persan dans les textes nautiques arabes des xv et xvi siècles," *Journal asiatique* 104, 194-257.

Fraenkel, S., 1886, *Die aramaischen Fremdwörter im Arabischen*, Leiden, Brill.

Goitein, S. D., 1954, "Two Eyewitness Reports on an Expedition of the King of Kīsh (Qais) against Aden," *Bulletin of the School of Oriental and African Studies* 16 (2), 247-257.

Johnstone, T. M. and J. Muir, 1964, "Some Nautical Terms in the Kuwaiti Dialect," *Bulletin of the School of Oriental and African Studies* 27, 299-332.

Lane, E. W., 1863-1893, *Arabic-English Lexicon*, London.

Mayrhofer, M., 1986-2001, *Etymologisches Wörterbuch des Altindoarischen*, 3 Vols, Heidelberg.

Mohebbi, P., 1996, "A Persian Nautical Glossary from ca. 1900," *Iran* 34, 129-133.

The Oxford English Dictionary, 1989, 2nd Version, Oxford: Clarendon Press (= OED).

Payne Smith, J., 1903, *A Compendious Syriac Dictionary*, Oxford, Clarendon Press.

Platts, J. T., 1911, *A Dictionary of Urdū, Classical Hindī, and English*, London.

Turner, R. L., 1989, *A Comparative Dictionary of the Indo-Aryan Languages*, 3 Vols., Oxford University Press.

